

واکاوی و نقد قرآنی نظرگاه نصر حامد ابوزید پیرامون عصمت پیامبر (ص)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۸

احمد سعدی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۲۲

حمیده شورگشتی^۲

روح الله شاکری زواردهی^۳

چکیده

عصمت پیامبر اکرم (ص) از جمله موضوعاتی است که نصر حامد ابوزید در آثار مختلف خود بدان پرداخته است. اصل عصمت نبی مورد اتفاق فریقین است اما در برخی مراتب آن اختلاف نظر وجود دارد. نصر حامد ابوزید نیز به عصمت نبی در مقوله دریافت و ابلاغ وحی باورمند است اما در خصوص سایر افعال و احوال نبی به عدم وجود عصمت اعتقاد دارد. وجه ضرورت بررسی نظرگاه نصر حامد ابوزید از میان نواندیشان اهل سنت، نوع استدلال‌های ایشان در موضوع عصمت پیامبر (ص) است. ابوزید در اثبات مدعای خود به دلایلی از جمله ابداعی بودن عصمت پیامبر (ص)، ناسازگاری عصمت با وجوه بشری پیامبر (ص)، ناسازگاری عصمت با مشورت پیامبر (ص) از مردم، و ناسازگاری عصمت با آیات عتاب پیامبر (ص) در قرآن استناد می‌کند. نوشته پیش رو با روش توصیفی نقدی ضمن ارائه دلایل نصر حامد ابوزید پیرامون عدم عصمت پیامبر (ص)، این دیدگاه را به بوته نقد کشانده و باورمند است چنین اندیشه‌ای به دلیل ناسازگاری با آیات قرآن قابل پذیرش نیست.

کلیدواژه‌ها: عصمت، نصر حامد ابوزید، شافعی، قرآن، پیامبر (ص).

۱. دانشیار دانشگاه تهران (نویسنده مسئول): saadi.quran@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری دانشکده الهیات پردیس فارابی دانشگاه تهران: shoorgeshte.quran@gmail.com

۳. دانشیار دانشگاه تهران: sahker.r@ut.ac.ir

۱. مقدمه و بیان مسئله

نصر حامد ابوزید از برجسته‌ترین نواندیشان عقل‌گرای اهل سنت محسوب می‌شود. عقل‌گرایی اهل سنت به شکل نوین خود در عصر تفوق اندیشه اشعری ایجاد شد؛ اندیشه‌ای که هدفش برقراری اعتدال بین عقل‌گرایی معتزلیان و نقل‌گرایی اهل حدیث بود که در نتیجه منجر به شکل‌دهی جریان نص‌گرا و دارای جمود فکری شد (مطهری، ۱۳۸۳: ص ۴۱ و ۴۲). در این شرایط پنداشتی شکل گرفت که در صدد بود عقل را در کنار متن و نقل در عرصه دین وارد کند و پیوندی میان سنت و مدرنیته برقرار سازد (وصفی، ۱۳۸۰: ص ۵-۷) که به جریان فکری نو معتزله مشهور گشت. این عقل‌گرایی نوین در قالب اعتدالی خود با فعالیت‌های محمد عبده و رشید رضا آغاز و با ظهور افرادی چون ابوزید جهت تازه‌ای پیدا کرد؛ بنابراین، رویکرد فکری ابوزید تأکید بر عقل‌گرایی و حاکمیت عقل است. ابوزید در مورد مسائل دینی نظرگاه‌هایی خاص همچون تاریخ‌مندی متون دینی، غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن، نسبی بودن معرفت و... ارائه می‌دهد که زمینه‌ساز حکم ارتداد وی می‌شود.

از جمله اندیشه‌های انتقادبرانگیز ابوزید می‌توان به اعتقاد ایشان مبنی بر عدم عصمت پیامبر (ص) در برخی مراتب آن اشاره کرد.

آیات قرآن (انعام: ۹۰، جن: ۲۶ و ۲۷) و اجماع علمای متقدم و متأخر (جعفری، یعقوب، مقاله عصمة الأنبياء عند المذاهب الاسلامیة، ص ۱۳۲) بیانگر این نکته است که عصمت انبیا فی الجمله مورد پذیرش فریقین قرار دارد (سبزواری، الملا هادی شرح اسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶). مسلمانان اعم از شیعه و اهل تسنن بر لزوم عصمت انبیا در مقوله ادعای رسالت و تبلیغ وحی و فتوهای^۱ صادر شده از سوی ایشان اتفاق نظر دارند (ایچی قاضی، ۱۳۲۵: ج ۳، ص ۴۲۶؛ إسماعیل الشربینی، ۱۴۲۲: ص ۵۸). نکته دیگر اینکه تمام مذاهب اسلامی معتقدند، پیامبر (ص) در مورد باورهای خویش نیز معصوم است و دچار خطا نمی‌گردد، اما در زمینه افعال و احوال پیامبر (ص) اختلاف نظر وجود دارد (امام فخر رازی، ۱۴۰۶: ص ۴۰ - ۵۰؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳: ص ۶۸؛ ایچی قاضی، ۱۳۲۵: ج ۳، ص ۴۲۶).

با بررسی آثار ابوزید این مسأله روشن می‌گردد که او هم مانند سایر مسلمانان عصمت پیامبر (ص) در

^۱ در زمینه فتاوی ایشان نیز اجماع بر این است که پیامبر (ص) دچار خطای عمدی نمی‌شود اما در مورد خطای سهوی بین اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد و برخی از ایشان آن را جایز می‌دانند.

مقوله دریافت و ابلاغ وحی را می‌پذیرد. او در این زمینه چنین می‌گوید:

در مواردی که همانند متن قرآن، پیام زبانی و قرآنی باشد مطلوب آن است که منطوق و ظاهر لفظی پیام بی هیچ تغییر، جابه جایی یا تحریفی ابلاغ شود. وظیفه نخستین گیرنده تنها دریافت وحی و دانستن مضمون و محتوای پیام نیست بلکه انتقال و ابلاغ آن به مردم است (ابوزید، ۲۰۰۰: ص ۵۵ و ۵۶).

تتبع در تألیفات ابوزید و ادله ای که مبنی بر عدم عصمت پیامبر (ص) می‌آورد و در این نوشتار به آن‌ها پرداخته می‌شود، بیانگر این مطلب‌اند که ایشان عصمت پیامبر (ص) را در مقوله احوال و افعال نمی‌پذیرد؛ بدین معنا که پیامبر (ص) در دریافت و ابلاغ وحی معصوم و سخنان و رفتار ایشان در سایر امور زندگی همانند سایر انسان‌ها همراه با خطا می‌باشد؛ زیرا باور به عصمت با مبنای انسان‌شناسانه و نظر وی نسبت به بشری دانستن پیامبر (ص) در تعارض است؛ لذا برای صحت ادعایش شواهدی را گردآوری می‌کند تا ثابت کند عصمت پیامبر (ص) نگاهی توهمی بیش نیست. این نوشتار بر آن است تا با جمع‌آوری و بررسی دلایل ابوزید مبنی بر عدم عصمت پیامبر (ص) آنها را با نگاهی قرآنی به بوته نقد بکشانند.

۲. پرسش‌ها و اهداف تحقیق

این پژوهش بر آن است تا با جستن در منابع دسته اول به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد:

۱. نظرگاه ابوزید در مورد عصمت پیامبر (ص) چیست؟
 ۲. دلایل مورد استناد ابوزید در اثبات نظرگاهش پیرامون عصمت پیامبر (ص) چیست؟
 ۳. نقد قرآنی نظرگاه ابوزید پیرامون عصمت پیامبر (ص) چگونه است؟
- اهداف نگارندگان از انجام این پژوهش دستیابی به موارد ذیل می‌باشد:
۱. روشن شدن نظرگاه ابوزید و دلایل مورد استناد ایشان در مورد عصمت پیامبر (ص) و نقد قرآنی این اندیشه ابوزید.

۲. اثبات و دفاع از عصمت پیامبر (ص) در تمام مراتب آن.

۳. پیشینه تحقیق

در مورد رویکردهای فکری ابوزید و نقد آنها پژوهش‌هایی انجام گرفته که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

کتاب نقض کتاب نصر ابوزید و دحض شبهاته، نوشته رفعت فوزی عبدالمطلب است که در سال ۱۴۱۷ در مکتبه الخانجی به زبان عربی در قاهره به چاپ رسیده است. نویسنده این کتاب را در رد کتاب الامام الشافعی ابوزید نوشته است. از آنجا که ابوزید در بخشی از این کتاب به نقد حجیت سنت و عصمت پیامبر (ص) پرداخته است؛ بنابراین، رفعت فوزی عبدالمطلب نیز به بررسی و نقد مباحث طرح شده از سوی ابوزید در این اثر خود همت گمارده است.

کتاب نقد و بررسی‌هایی درباره اندیشه‌های نصر حامد ابوزید کتابی است که سعید عدالت نژاد در سال ۱۳۸۰ در انتشارات مشق امروز در ۲۱۸ صفحه به چاپ رسانده است. نویسنده در این کتاب مقالاتی را که در معرفی و نقد ابوزید نگاشته شده، به زبان فارسی جمع آوری کرده است. در این مجموعه اندیشه‌های ابوزید به طور کلی مورد واکاوی و نقد قرار گرفته است.

مقاله رویکرد ابوزید به سنت و حجیت آن نوشته محمد کاظم رحمان ستایش و نرگس بهشتی است که بهار ۱۳۹۵ در فصلنامه علمی پژوهشی تحقیقات علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهرا (س) به چاپ رسیده است. در این مقاله نگارندگان به اندیشه ابوزید پیرامون سنت پرداخته و به نکاتی چون عدم حجیت سنت، تاریخ مندی سنت، عدم لزوم پیروی از سنت و خطاپذیری آن از منظر ابوزید اشاره و آنها را مورد نقد قرار داده‌اند. در بخشی از این مقاله چکیده وار به موضوع عصمت پیامبر (ص) از نگاه ابوزید پرداخته شده است. مقاله فرایند نوسازی اندیشه دینی از دیدگاه امام خمینی و نصر حامد ابوزید نوشته احمد سعادت که پاییز ۱۳۸۶ در فصلنامه طلوع به چاپ رسیده است. نگارنده در این مقاله به اندیشه ابوزید پیرامون لزوم ارائه تفسیر مدرن از دین به گونه‌ای که با خصیصه‌های مدرنیته همخوانی داشته باشد پرداخته است. در بخشی از این مقاله نویسنده به موضوع عدم حجیت سنت از نظر ابوزید پرداخته و دلایل وی را مورد بررسی قرار داده است.

وجه امتیاز پژوهش حاضر با آثار علمی قبلی در این است که نگارندگان تلاش دارند تا با روش توصیفی نقدی اندیشه ابوزید پیرامون عصمت پیامبر (ص) را که در آثار مختلف او به طور پراکنده آمده، گردآوری و به تفصیل، مورد واکاوی قرار داده و به نقد قرآنی آنها بپردازند و این کاری است که در هیچ یک از پژوهش‌های پیشین انجام نگرفته است.

۴. تعریف مفاهیم

مفهوم شناسی واژه عصمت به عنوان کلیدی ترین واژه در این پژوهش امری ضروری است. عصمت از ریشه «عصم» بر وزن «فعللة» است که در کتاب‌های لغت به منع و نگاه‌داشتن (ابن فارس، ۱۳۹۹: ج ۴، ص ۳۳۱؛ ابن منظور، بی تا: ج ۱۲، ص ۴۰۵؛ راغب اصفهانی، بی تا: ص ۳۳۶-۳۳۷؛ فراهیدی، ۱۴۱۴: ج ۱، ص ۳۱۳) و وسیله بازداشتن (ابن منظور، ۱۳۹۹: ص ۴۰۵)، به دست آوردن و کسب کردن، چنگ‌زدن به چیزی و پناه‌بردن به آن (ابن منظور، بی تا: ج ۱۳، ص ۴۰۷) آمده است. تمام معانی لغوی واژه عصمت به حفظ و منع بازمی‌گردند (ابن زکریا، ۱۳۹۱: ج ۴، ص ۳۳۱)؛ زیرا ثمره چنگ‌زدن و پناه‌بردن به چیزی موجب راندن موجبات تباهی و فساد و در نتیجه محفوظ ماندن می‌گردد.

عصمت در اصطلاح، لطف الهی بر انبیاست که ایشان را حفظ می‌کند و این حفاظت الهی سه صورت دارد و هر سه در مورد انبیا صادق است:

الف) حفظ انبیا از ارتکاب تمام گناهان و عقاید باطل و اشتباهات فکری و عملی به سبب صفای جوهری ایشان (حسینی واعظ، ۱۳۸۱: ص ۴۲۸؛ رضانژاد، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۱۰۸۹؛ راغب اصفهانی، بی تا: ص ۳۳۶-۳۳۷، طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۵، ص ۳۴۴؛ ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ج ۴، ص ۴۵۶؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹: ج ۷، ص ۵۶۰).

ب) حفظ آنچه که برای انبیا شایسته و سزاوار است به سبب فضائل جسمی و نفسی ایشان (رضانژاد، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۱۰۸۹).

ج) مورد حفظ و یآوری الهی بودن انبیا و نزول ثبات قدم و سکینه بر ایشان که با توفیق خداوندی و نگهداشت باطن انبیا مقرون است ایشان (رضانژاد، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۱۰۸۹).

عصمت انبیا به‌طورکلی دارای دو مرتبه اصلی مصونیت از ارتکاب معصیت و گناه و مصونیت از هرگونه خطا و لغزش و انحراف و گمراهی است که هر یک از این مراتب خود شامل قسمت‌های دیگری می‌شوند. مصونیت از ارتکاب معصیت و گناه خود دارای مراتبی از قبیل عصمت در برابر گناهان کبیره، در برابر گناهان صغیره، در دوران قبل از نبوت و دوران بعد از نبوت، مصونیت در برابر خیانت در ابلاغ وحی و رسالت است.

مصونیت از هرگونه خطا و لغزش و انحراف و گمراهی نیز شامل مصونیت از خطا در گرفتن و ابلاغ وحی، مصونیت از خطا در اعمال دینی و دستورات شرعی و مصونیت از خطا در اعمال دنیوی و شخصی

است که وجود تمام مراتب عصمت در انبیا سبب تحقق هدف بعثت ایشان می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ج ۷، ص ۷۵؛ نقی پورفر، ۱۳۸۱: ص ۳۳۹).

۵. روش تحقیق

این پژوهش به دنبال آن است تا با روش توصیفی نقدی، ابتدا دیدگاه ابوزید و دلایل ایشان را در موضوع عصمت پیامبر (ص) توصیف و سپس با نگاهی قرآنی به نقد آنها پردازد.

۶. بررسی دلایل ابوزید بر عدم عصمت پیامبر:

رویکرد فکری ابوزید پیرامون عدم عصمت پیامبر (ص) به نحو تفصیلی و ویژه در یک اثر ایشان نیامده؛ بلکه ابوزید به طور پراکنده در آثار مختلف خود به آن اشاره داشته است که در این نوشتار سعی بر گردآوری و بررسی آنها شده است.

الف) ابداعی بودن عصمت عام پیامبر (ص):

ابوزید باور داشت در دوره‌ای که پیامبر (ص) می‌زیست، نظریه عصمت ایشان فقط شامل دریافت و ابلاغ وحی می‌شد و این تفکر که تمام سخنان و رفتارهای پیامبر (ص) هم معصومانه است در زمان بعد از پیامبر (ص) ابداع و گسترش یافت. وی معتقد است، اندیشه عصمت پیامبر (ص) در تمام مراتب توسط شافعی ایجاد شد، زیرا او در صدد بود تا با معصوم دانستن پیامبر (ص) و دور بودن ایشان از خطا بتواند با تکیه بر سخنان و رفتار ایشان به حجت بودن سنت اعتبار ببخشد. ابوزید در کتاب الامام الشافعی و تأسیس الایدئولوژیة الوسطیة چنین می‌آورد:

بلتاجی خود را در پیروی از روش طاقت فرسای معرفتی که شافعی برای تثبیت مفهوم «سنت» به‌عنوان یک وحی متحمل شده بود خسته نکرد؛ زیرا ابتدا باید مفهوم «عصمت» را به‌صورت مطلق، یعنی فقدان کامل خطا از جانب رسول خدا (ص) صورت‌بندی می‌کرد.

با این حال، خطرناک‌ترین کاری که شافعی انجام داد و بیلتاجی در کتاب به آن توجه نکرد، این است که مفهوم سنت را بسط داد تا همه اقوال را بدون توجه به سیاق کلام شامل شود، بنابراین، هر «گفته‌ای» که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و سلم فرمودند وحی شد (ابوزید، بی‌تا: ص ۵۲).

ابوزید بر ادعای خود مبنی بر نسبت‌دادن عصمت به پیامبر (ص) توسط شافعی مستندی ارائه نمی‌کند

که نشان دهد از کدام کلام شافعی چنین استنباطی داشته است و فقط به ابداعی بودن عصمت توسط شافعی بسنده می‌کند؛ اما کسانی که پس از ابوزید نظرگاه وی را توسعه بخشیدند به این مسئله پرداخته‌اند که از جمله می‌توان به نکته‌ای که ذویب در کتاب السنه بین الاصول و التاریخ می‌آورد اشاره کرد. وی در این کتاب چنین می‌آورد:

کلمه عصمت را شافعی در الرساله در توضیح یکی از آیات ذکر کرده است. خداوند رسولش را از نعمتش بر او خبر داد، بنابراین آنچه قبلاً در علم او به حفظ او از خلقش شناخته شده بود، تقسیم وحی الهی توسط شافعی به نزول قرآن و نزول سنت، منبعی از قانون خطاناپذیر شبیه به عصمت قرآن ایجاد کرد (ذویب، ۲۰۰۵: ص ۸۲). از نظر ذویب لفظ عصمت را شافعی در تفسیر یکی از آیات با این بیان آورده «فَاعْلَمْ اللَّهُ رَسُولَهُ مِنْهُ عَلَيْهِ بِمَا سَبَقَ فِي عِلْمِهِ مِنْ عَصْمَتِهِ إِيَّاهُ مِنْ خَلْقِهِ» (شافعی، ۲۰۰۹: ص ۱۱۷) است. به نظر ذویب تقسیم وحی به وحی قرآنی و وحی سنت ابداع شافعی بوده است تا منبعی معصوم همانند قرآن برای شریعت باشد؛ بنابراین، سنت که مطابق با حدیث پیامبر بود مانند قرآن معصوم شمرده شد.

نقد و بررسی:

برای بررسی صحت و سقم ادعای ابوزید که شافعی را اولین منسوب کننده عصمت به پیامبر (ص) می‌داند، باید به سراغ کتاب شافعی رفت. وی در کتاب الرساله خود بابتی به عنوان ما أَبَانَ اللَّهُ لِحَلْقِهِ مِنْ فَرْضِهِ عَلَى رَسُولِهِ إِتِّبَاعَ مَا أَوْحَى إِلَيْهِ، وَ مَا شَهِدَ لَهُ بِهِ مِنْ إِتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ، وَ مِنْ هُدَاةٍ وَأَنَّهُ هَادٍ لِمَنْ أَتَّبَعَهُ دَارِدَ كَمَا فِي ذِيلِ هَذِهِ الْبَابِ بِبَعْضِ آيَاتِ وَ تَوْضِيحِ مَخْتَصِرِ پیرامون آنها اشاره می‌کند.

با مراجعه به متن شافعی این نکته روشن می‌گردد که ایشان سخنی را که ذویب در مستندسازی ادعای ابوزید بیان کرده در تفسیر آیه ۶۷ مانده آورده است. او در این خصوص چنین بیان می‌کند:

خداوند با علم پیشین خود دانست که به رسولش منت می‌گذارد و او را از سایر مخلوقاتش حفظ می‌کند پس این آیه را بر پیامبر (ص) نازل کرد «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (شافعی، ۲۰۰۹: ص ۱۱۷).

شافعی در بابتی که آورده به آیات پیرامون لزوم تبعیت پیامبر (ص) از وحی الهی (آیاتی نظیر احزاب: ۱ و ۲، انعام: ۱۰۶، جائیه: ۱۸) اشاره کرده که از جمله آنها آیه ۶۷ مانده است.

در این آیه لفظ «یعصمک» آمده است. با بررسی تفاسیر و منابعی که واژه‌شناسی قرآنی انجام داده‌اند روشن می‌گردد که کلمه «یعصمک» در معنای لغوی خود یعنی حفظ کردن (قرشی بنابی، ۱۳۷۱: ج ۵، ص ۸؛ راغب اصفهانی، بی تا: ص ۵۷۰؛ طریحی، ۱۳۷۵: ج ۶، ص ۱۱۶؛ حمیری، ۱۴۲۰: ج ۷، ص ۴۵۸۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۳، ص ۳۴۵؛ طباطبایی، ۱۳۶۴: ج ۶، ص ۵۰؛ طبرانی، ۲۰۰۸: ج ۱۲، ص ۴۰۱) به کار رفته است؛ پس خداوند متعال در این آیه خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید که از مردم در ادای رسالتی که بر عهده‌داری ترسی نداشته باش، زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت.

بنابراین، عصمت در آیه مورد بحث به معنای نگهداری و حفاظت از شر مردم است، شری که انتظار می‌رفته متوجه نفس شریف رسول الله (ص) شود و یا مانع مقاصد و هدف‌های مقدس دینی و یا موفقیت در تبلیغش و یا به نتیجه رسیدن زحماتش و به طور کل آنچه مناسب ساحت مقدس اوست بشود، و این ربطی به مسئله عصمت انبیا ندارد (طباطبایی، ۱۳۶۴: ج ۶، ص ۵۰ و ۵۱).

بنا بر آنچه بیان شد مشخص گردید که واژه عصمت در متن خود آیه آمده و چیزی نیست که شافعی به آن پرداخته باشد. نکته دیگر آنکه مقصود از عصمت در آیه و تفسیر شافعی عصمت اصطلاحی نیست؛ بلکه معنای لغوی آن مدنظر است و آیه به این مطلب اشاره دارد که خداوند پیامبر (ص) را از آزار و کید مشرکان حفظ می‌کند؛ بنابراین، ادعای ابوزید با استناد بر آیه ۶۷ سوره مائده که عصمت انبیا را مقوله‌ای می‌داند که شافعی آن را ابداع کرده، ادعایی بی پایه و اساس است.

(ب) ناسازگاری عصمت با وجوه بشری پیامبر (ص)

ابوزید باور داشت که لازمه اعتقاد به عصمت پیامبر (ص) در تمام مراتب آن نادیده انگاشتن جنبه‌های بشری و قراردادن ایشان در جایگاهی الهی و ما فوق بشری است. وی در این زمینه چنین می‌آورد:

رسول اکرم (ص) حامل پیامی است که از جانب پروردگارش ابلاغ کرده و آن قرآن است که در آن وحی نهفته است. اما سنت پیامبر (ص) بعضی از آن شرح و بیان و بعضی اجتهاد است و در این قسمت اخیر اختلاف نظر وجود دارد. آنچه شافعی در مورد این اختلاف انجام داده این است که او همه عناصر را در یک مفهوم کل نگر گنجانده که آنها را در همان سطح مقدس وحی، یعنی کلام خداوند متعال قرار داد. با این عمل، هر چه پیامبر (ص) بر زبان آورد و هر چه انجام داد، وحی محسوب شد و مرزها و تقسیم‌بندی‌های «الهی» و

«انسانی» فرق کرد و دومی وارد دایره مقدسات شد (ابوزید، بی تا: ص ۵۵).

ابوزید با بیانی که گذشت در مورد وحی بودن قرآن تردیدی ندارد و آن را نازل شده از سوی خداوند به پیامبر (ص) می‌داند؛ اما در مورد اینکه سنت ایشان هم امری الهی و قابل پیروی باشد، دچار تردید است. به نظر ابوزید اعتقاد به قدسی بودن سنت پیامبر (ص) به این معناست که هیچ تفاوتی بین امر الهی و امر بشری وجود نداشته باشد و به امر بشری به عنوان امری قدسی و الهی نگریسته شود. لازمه این تبیین آن است که بین اعتقاد به عصمت پیامبر و جنبه انسانی ایشان هیچ‌گونه تلازمی وجود ندارد و این دو با یکدیگر قابل جمع نیستند؛ زیرا از منظر وی اعتقاد به عصمت به این معناست که وجود پیامبر همچون وحی، امری مقدس و فاقد ویژگی‌های بشری دانسته شود.

ابوزید در کتاب مفهوم النص از زمان گسترش چنین نگاهی در طول تاریخ پرده برمی‌دارد. او در این کتاب می‌نویسد: محمد - اولین گیرنده متن و فرستنده آن - بخشی از واقعیت و جامعه بود. او فرزند و محصول جامعه بود. او در مکه یتیم بزرگ شد و در بنی سعد پرورش یافت، چنانکه همسالانش در بیابان پرورش یافتند. تجارت کرد همانطور که مردم مکه تجارت می‌کردند، با آنها سفر می‌کرد و در زندگی و دغدغه‌هایشان با آنها مشارکت داشت. این همان چیزی است که تاریخ در مورد مرد و انسانی می‌گوید که اندیشه دینی حاکم - گذشته و حال - می‌خواهد آن را به یک واقعیت آرمانی و ذهنی که از واقعیت و تاریخ جدا می‌شود، تبدیل کند، واقعیتی که وجودی مقدم بر وجود فیزیکی و عینی انسانی خود دارد. این تفکر در انسانی ترین ادعای خود می‌خواست او را به فردی چشم بسته و منزوی از جامعه و واقعیت تبدیل کند. او به طرز متناقضی با دغدغه‌های ذهنی ایده‌آلیستی زندگی می‌کند، تا اینکه این فکر او را به انسانی بدل کرد که از تمام شرایط انسانیت تهی است (ابوزید، ۲۰۰۰: ج ۱، ص ۵۹).

براین اساس، ابوزید معتقد است که پیامبر (ص) همانند تمام مردمان عصر خود در جامعه زندگی می‌کرد اما اندیشه حاکم دینی سعی کرد تا این حقیقت را از بین ببرد و تعریفی دیگر از پیامبر (ص) ارائه دهد که بر مبنای آن پیامبر (ص) تبدیل به یک ایده ذهنی گشت که وجود خارجی ندارد.

نقد و بررسی:

از بیانات ابوزید چند نکته قابل استنباط است:

۱. عدم پذیرش حجیت سنت پیامبر (ص):

ابوزید اذعان می‌کند حجت دانستن سنت پیامبر (ص) به معنای یکسان‌انگاری امر بشری و امر الهی است؛ بنابراین، تمام گفتار و رفتار پیامبر را باید عین وحی الهی دانست که این موضوع مسئله‌ای غیر قابل پذیرش است.

در پاسخ به این شبهه ابوزید که اگر سنت پیامبر (ص) حجت دانسته شود موجب می‌گردد تمام گفتار و رفتار پیامبر عین وحی و در نتیجه جزئی از شریعت تلقی شود باید گفت، از آنجاکه تمام افعال ارادی انسان در شریعت دارای حکمی است و از طرفی عصمت پیامبر (ص) باتوجه به آیات قرآن (آیاتی نظیر بقره: ۱۲۴ و ۲۱۳، حشر: ۷، نساء: ۶۵ و ۸۰، احزاب: ۲۱، ۳۳، ۶۴، انعام: ۹، نجم: ۳ و ۴، فتح: ۱ و ۲ و...) امری قطعی است؛ بنابراین، می‌توان چنین اذعان کرد که تمام سخنان و اعمال پیامبر (ص) حجت و در دایره پنج حکم تکلیفی واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح وارد می‌شود (الطیری، ۱۴۰۵: ج ۸، ص ۱۳) و تشخیص این مسئله که هر فعل و سخن ایشان در حیطه کدام حکم شرع قرار می‌گیرد در عصر حاضر به عهده مجتهد جامع الشرایط است.

۲. التزام بین بشریت و خطاکاری

بر اساس گفته‌های ابوزید شاید بتوان گفت که طبق این شواهد ابوزید در واقع بین انسانیت و خطاکاری قائل به التزام و همراهی است بدین نحو که هر کس از گرداب خطا خارج باشد دیگر انسان نیست. اگر مراد ابوزید از سخنانی که بیانش گذشت این موضوع باشد در پاسخ به وی اشاره به این مطلب بایسته است که هر چند انسان‌ها به دلیل جهل، نسیان و سهو مرتکب خطا و اشتباه می‌شوند و یا به دلیل مختار بودن می‌توانند به عمد دچار خطا شوند؛ اما این مهم به معنای وجوب خطاکاری انسان نیست و تنها امکان آن را بیان می‌کند.

۳. عدم تفاوت پیامبر (ص) با سایر انسان‌ها

مسئله دیگری که ممکن است مراد ابوزید باشد این است که پیامبر (ص) زاییده جامعه‌ای است که در آن می‌زیسته است و بشری است که همانند سایر انسان‌های معاصر خود و با همان ویژگی‌ها زندگی می‌کرده است و قائلین به عصمت نباید این موضوع را نادیده بگیرند و شخصیت پیامبر (ص) را به شخصیتی فرابشری و ذهنی تبدیل کنند؛ زیرا ایشان هیچ تفاوتی با سایر انسان‌ها ندارد.

در پاسخ می‌توان گفت قائلین به عصمت پیامبر (ص) هرگز ایشان را موجودی فرابشری ندانسته‌اند و این

مسئله از آموزه‌های قرآنی است که تأکید بر جنبه‌های بشری پیامبر دارد. در قرآن کریم آیات بسیاری دال بر عدم تفاوت پیامبر (ص) با نوع بشر وجود دارد که فرضیه ابوزید را رد می‌کند. از جمله این آیات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. اعلام بشر بودن پیامبر (ص):

در آیه ۱۱۰ سوره کهف خداوند به پیامبرش چنین امر می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ؛ بگو ای پیامبر! من بشری همانند شما می‌کم که بر من وحی می‌شود.»

در این آیه که به پیامبر (ص) امر به اعلام بشر بودن خود می‌کند، ادات حصر إِنَّمَا آمده و بیانگر این نکته است که پیامبر (ص) منحصر در بشریت و همانند سایر انسان‌هاست و از امری زائد بر دیگر انسان‌ها برخوردار نمی‌باشد (طباطبایی، ۱۳۶۴: ج ۱۳، ص ۴۰۵، فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۱، ص ۵۰۳)؛ بنابراین، در توانایی جسمی همانند سایر انسان‌هاست و از ویژگی که ایشان را متمایز کند برخوردار نیست، ایشان مانند سایر انسان‌ها دچار گرسنگی، سیری، بیماری، شفایافتگی، غم و شادی می‌شود و همان‌طور که سایر مردم زندگی می‌کنند، زندگی می‌کند و همان‌طور که آنها می‌میرند پیامبر (ص) هم می‌میرد (فضل الله، ۱۴۱۹: ج ۱۴، ص ۴۰۵). این پیامبر (ص) ادعای علم بر کلمات الهی را ندارد، مگر آنچه که از جانب خدا به وی تعلیم شود (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۸، ص ۳۷۲؛ طبری، ۱۴۱۲: ج ۱۶، ص ۳۱)؛ بنابراین، تنها تفاوت پیامبر (ص) با سایر انسان‌ها این است که به ایشان وحی می‌شود (طباطبایی، ۱۳۶۴: ج ۱۳، ص ۴۰۵؛ فضل الله، ۱۴۱۹: ج ۱۴، ص ۴۰۵)؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲: ج ۳، ص ۱۱۵ و ۱۱۴) و هر چه دارد، از خداست و از خود چیزی ندارد (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۶، ص ۷۷۰)؛ بنابراین، طبق نص صریح این آیه پیامبر (ص) هیچ تفاوتی با سایر انسان‌ها ندارد و بشری است همانند دیگر انسان‌ها و تنها مسئله‌ای که موجب تفاوت ایشان با مردم می‌شود این است که از جانب خداوند بر ایشان وحی نازل می‌شود که دیگران از این امر محروم هستند.

۲. اعلام ویژگی‌های بشری پیامبران پیشین:

در آیه ۲۰ سوره فرقان خداوند به برخی ویژگی‌های بشری پیامبران پیشین اشاره می‌کند و می‌فرماید «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ؛ ما هیچ یک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند...»

روایتی در شأن نزول این آیه به نقل از ابن عباس وارد شده که مشرکان پیامبر (ص) را مورد سرزنش قرار

می دادند و به ایشان خرده می گرفتند که ما چطور به شخص فقیری که غذا می خورد و در میان بازار راه می رود ایمان بیاوریم. پیامبر (ص) از این سخنان اندوهگین گشت. خداوند به دنبال این ماجرا این آیه را بر پیامبر نازل کرد (واحدی، ۱۹۹۸: ص ۳۳۱) و فرمود این پیامبر (ص) اولین پیامبری نیست که از جانب خداوند مبعوث شده است؛ بلکه قبل از ایشان هم پیامبران بسیاری از سوی خداوند برانگیخته شدند که همگی از عادات بشری و معمول بین مردم برخوردار بودند، غذا می خوردند، برای کسب معاش به بازار می رفتند. به طور کل پیامبران در زندگی مادی و معنوی خود به شیوه سایر انسان‌ها حرکت می‌کنند؛ بنابراین، این پیامبر هم مانند تمام پیامبران پیشین است پس نباید از انسانیت ایشان تعجب کنند (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ج ۱۴، ص ۲۰۴؛ فضل الله، ۱۴۱۹: ج ۱۷، ص ۲۹؛ طبری، ۱۴۱۲: ج ۱۸، ص ۱۴۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۷، ص ۲۵۸؛ طباطبایی، ۱۳۶۴: ج ۱۵، ص ۱۹۴ و ۱۹۳).

بنابراین، در همان عصر بعثت هم این شبهه وارد می‌شد که پیامبری و بشریت قابل جمع نیستند که خداوند در این آیه به این شبهه پاسخ می‌دهد که نه تنها پیامبر اسلام بلکه پیامبران پیشین نیز همه از جنس بشر و با ویژگی‌های آنان بوده‌اند.

همچنین در همین موضوع می‌توان به آیات ۷ و ۸ سوره انبیا اشاره کرد که خداوند می‌فرماید «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ؛ ما پیش از تو، جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم! (همه انسان بودند و از جنس بشر!) اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید. آنان را پیکرهایی که غذا نخوردند قرار ندادیم! عمر جاویدان هم نداشتند.» خداوند به‌صراحت در این آیات اعلام می‌دارد که پیامبران گذشته نیز از جنس نوع بشر بودند و بر آنان وحی می‌شد، همگی مانند سایر انسان‌ها غذا می‌خوردند و عمر جاوید و ابدی نداشتند؛ بر اساس این دسته آیات هم پاسخ شبهه ابوزید روشن می‌گردد که نه تنها هیچ منافاتی بین بشریت پیامبران و نبوت ایشان نیست؛ بلکه طبق بیان صریح قرآن ایشان همانند سایر انسان‌ها و تمام نیازهای مادی آنها را دارا هستند؛ بنابراین، لازمه پیامبری و به دنبال آن عصمت، داشتن ویژگی‌های فرابشری و ذهنی توسط پیامبران نیست؛ پس مستند ابوزید در مورد این موضوع و در نهایت نفی عصمت پیامبر (ص) غیر قابل پذیرش است.

۳. اعلام محدودیت عمر پیامبر (ص):

خداوند در آیه ۴۰ سوره ابراهیم به این موضوع اشاره می‌کند که پیامبران پیشین و پیامبر اسلام همگی

عمر جاوید ندارند و مانند سایر انسان‌ها مدتی را در این دنیا زندگی می‌کنند و سپس می‌میرند. در این آیه خداوند چنین می‌فرماید «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ؛ و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم پس آیا اگر تو بمیری آنان جاویدان خواهند ماند؟»

بنابراین، اشاره بر عمر جاودانه نداشتن پیامبر (ص) تأکیدی بر بشر بودن ایشان و برخورداری از ویژگی‌های سایر انسان‌هاست؛ بنابراین، هیچ تعارضی بین بشریت و پیامبری نیست.

۴. اعلام الگو بودن پیامبر (ص):

در آیه ۲۱ سوره احزاب، خداوند به الگو بودن پیامبر (ص) برای سایر انسان‌ها اشاره و می‌فرماید «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ به‌راستی برای شما، برای کسی که [پاداش] خداوند و روز قیامت را امید می‌دارد و خداوند را بسیار یاد می‌کند، در رسول خدا سرمشقی نیکوست.»

پرواضح است که الگوی بشر باید از جنس خود او و دارای همان غرایز و صفات نفسانی باشد که با مبارزه با هوای نفس راه سعادت را یافته و در این مسیر برای دیگران به‌عنوان الگو معرفی می‌شود. اگر پیامبر از جنس فرشته‌ای می‌بود که هیچ یک از غرایز و ویژگی‌ها و نیازهای انسانی را ندارد، هرگز نمی‌توانست به‌عنوان الگو برای بشر باشد؛ زیرا انسان‌ها به سخنان و عمل فرشته‌ای که هیچ درکی از تمایلات و غرایز انسانی ندارد توجهی نمی‌کردند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ج ۱۲، ص ۲۹۱).

بنابر توضیحاتی که گذشت، پاسخ شبهه ناسازگاری بشریت و عصمت پیامبر روشن شد. چه‌بسا اگر پیامبر از جنس نوع انسان‌ها نمی‌بود شبهات بیشتری از سوی معاندان مطرح می‌شد که چگونه می‌توان از پیامبری که از جنس بشر نیست پیروی کرد؟

ج) ناسازگاری عصمت با مشورت پیامبر از مردم

ابوزید در اثبات عدم عصمت پیامبر (ص) در مقوله تمام سخنان و افعال به موضوع مشورت گرفتن ایشان از مردم و صحابه استناد می‌کند. وی در کتاب الامام الشافعی و تأسیس الایدئولوژیة الوسطیة در مورد سرچشمه گرفتن وحی از سنت و به دنبال آن عصمت پیامبر (ص) چنین می‌نویسد:

قرائن فراوان حاکی از آن است که پیامبر (ص) خود در مورد مسائل نظری داشت، سپس با اصحاب خود مشورت و نظر آنان را دنبال می‌کرد و روایات در مورد این مسئله بسیار و غیر قابل شمارش هستند (ابوزید،

بی تا: ص ۱۲۵).

ابوزید معتقد است، اگر سخنان و کردار پیامبر (ص) معصومانه بود، ایشان در بسیاری از امور با اصحاب خود مشورت نمی کرد و رأی ایشان را مورد تبعیت قرار نمی داد. وی ادعا می کند که چنین مواردی زیاد و قابل شمارش نیست.

نقد و بررسی:

در آیات قرآن بر لزوم مشورت پیامبر (ص) با مردم تأکید شده است^۱ و ابوزید از این موضوع در نفی عصمت پیامبر (ص) استفاده می کند. بدین بیان که اگر پیامبر (ص) معصوم بود نیازی به مشورت گرفتن از مردم نداشت. برای پاسخ به شبهه ابوزید بایسته است وجه مشورت پیامبر (ص) با مردم روشن گردد که آیا ایشان در تمام موضوعات دینی و غیردینی با اتکا به نظر مردم امور را تدبیر می کردند یا مشورت با مردم در حیطه موضوعات معینی بوده است که در صورت اول ادعای ابوزید ثابت و در فرض دوم ادعای او قابل خدشه است.

در تاریخ نمونه های مشورت گرفتن پیامبر (ص) از مردم بیان شده که به ذکر برخی از آنها پرداخته می شود:

۱. در زمان جنگ بدر پیامبر (ص) پشت چاهی اردو زد. حباب بن منذر از ایشان سؤال کرد چنین کاری بر اساس وحی الهی بوده یا پیامبر (ص) طبق نظر شخصی خود این کار را انجام داد. پیامبر (ص) در پاسخ فرمودند که نظر شخصی خودشان بوده است. پس از شنیدن این پاسخ، منذر گفت، به نظر من چاه آب در پشت سپاه باشد تا در صورت عقب نشینی، آب چاه را از دست ندهیم. پیامبر (ص) پیشنهاد منذر را پذیرفت و محل استقرار نیروها تغییر یافت (ابن هشام، بی تا: ج ۱، ص ۶۲۰).

۲. پیامبر (ص) با تعدادی از اصحاب خود از مدینه عازم مکه شد و فردی را به منظور تفتیش به میان مشرکان قریش فرستاد. وی پس از مدتی چنین خبر آورد که قریش در صدد جلوگیری از سفر عمره پیامبر (ص) و همراهانش هستند. پیامبر (ص) فرمود: «اشيروا ايها الناس علي»، «ای مردم! به من مشورت بدهید». ابوبکر در پاسخ چنین گفت: «ای رسول خدا! ما به قصد زیارت خانه خدا از مدینه خارج شدیم و نمی خواهیم

۱. «فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّمْ يَأْتِكُمْ مَوْجِبُ اللَّهِ لَأَذَلَّ مِنْكَ بَعْدَ ذَلِكَ نَعِيمٌ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ سَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران: ۱۵۹)

خون احدی را بریزیم. پس به سوی خانه خدا رهسپار شویم؛ اگر مخالفت و ممانعت ورزیدند، آنها را می‌کشیم» پیامبر (ص) فرمود: «امضوا علی اسم الله...»؛ به نام خدا عبور کنید (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۴، ص ۱۷۳).

۳. هنگام نزول آیه ۱۲ سوره مجادله که خداوند فرمود «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدْتُمُو بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَانِكُمْ صَدَقَةٌ ذَالِك خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطَهْرٌ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید، قبل از آن صدقه ای بدهید، این برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند آمرزنده و مهربان است» پیامبر (ص) در مورد تعیین مقدار صدقه که در آیه مشخص نشده است با حضرت علی (ع) مشورت کرد (حسکانی، ۱۴۱۱: ج ۲، ص ۳۱۵).

۴. پیامبر (ص) در جنگ احد پس از مشورت بنا را بر نظر اکثریت گذاشت و جنگیدن خارج از شهر را به جنگ در داخل شهر ترجیح داد (طبرسی، ۱۴۱۷: ج ۱، ص ۱۷۶؛ سبحانی، ۱۳۸۵: ص ۵۳۱).

۵. پیامبر (ص) در جنگ خندق نیز از نظر سلمان فارسی استقبال کرد؛ بنابراین، خندقی حفر کردند و همین موجب پیروزی مسلمانان شد (ابن سعد هاشمی بصری، ۱۴۱۰: ج ۲، ص ۵۱؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳: ج ۱، ص ۹۵ و ۹۶).

با بررسی منابع تاریخی پیرامون موضوع مشورت پیامبر (ص) با مردم این نکته آشکار می‌گردد که پیامبر (ص) در تمام امور با مردم مشورت نمی‌کرده است؛ بلکه در گستره معینی به رأی و نظر ایشان توجه می‌نموده که از جمله آنها می‌توان به مشورت در چارچوب ولایت و تدبیر امور عامه (طباطبایی، ۱۳۶۴: ج ۴، ص ۵۷ و ۵۶)، امور دنیا، نقشه‌های جنگ و کیفیت برخورد با دشمن (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۲، ص ۸۶۹) اشاره کرد؛ که همگی مربوط به چاره‌اندیشی امور این جهانی مردمان و با اهدافی خاص صورت گرفته است که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. پاک ساختن نفوس مردم و جلب الفت و رفع کدورت و نگرانی آنها اشاره کرد تا بدانند که پیغمبر به قول آنها اعتماد دارد و به آرای آنها مراجعه می‌نماید (طبری، ۱۴۱۷: ج ۴، ص ۱۰۰).

۲. اقتدای مردم به پیامبر در موضوع لزوم مشورت کردن در امورشان تا اینکه مشورت را برای خود موجب نقص نشمرند و از استبداد در رأی جلوگیری شود (طبرانی، ۲۰۰۸: ج ۲، ص ۱۵۴ و ۱۵۳؛ فضل الله، ۱۴۱۹: ج ۶، ص ۳۴۴).

۳. مشورت با مردم نوعی تجلیل از ایشان بود (طبرانی، ۲۰۰۸: ج ۲، ص ۱۵۴ و ۱۵۳؛ فضل الله، ۱۴۱۹: ج ۶، ص ۳۴۴).

۴. مشورت با مردم برای آزمودن ایشان بود تا خیرخواه و بداندیش ایشان از یکدیگر شناخته شوند (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۲، ص ۸۶۹؛ طبری، ۱۴۱۲: ج ۴، ص ۱۰۰).

۵. مشورت در جنگ‌ها برای دلداری دادن به ایشان بود (طبری، ۱۴۱۲: ج ۴، ص ۱۰۰).

۶. مشورت با مردم در تهذیب روحشان مؤثر بود (طبرانی، ۲۰۰۸: ج ۲، ص ۱۵۴ و ۱۵۳).

۷. آموزش این مسئله به مردم که مشورت موجب اتخاذ تصمیمات صحیح و عقلانی می‌شود (فضل الله، ۱۴۱۹: ج ۶، ص ۳۴۴).

بنا بر نکاتی که بیان شد مشخص گردید، پیامبر (ص) با مردم در حیطه مسائل دنیایی و تدبیر امور این جهانی و موضوعاتی که مربوط به خود مردم بوده با ایشان مشورت می‌کرده است و در این نظرخواهی که به امر الهی صورت می‌گرفته مصلحت‌هایی برای مردم نهفته بوده است و اراده خداوند متعال بر این مسئله بوده که مشکلات مردم با راهنمایی الهی و عقل، تدبیر و اختیار خود انسان‌ها حل شود تا در سایه به کارگیری قوه تعقل و شکوفایی آن، کمال وجودی و فکری پیدا کنند، اما نظرخواهی از مردم تا جایی است که حریم احکام و فرامین الهی محفوظ بماند.

د) ناسازگاری عصمت با آیات عتاب پیامبر

به نظر ابوزید باور به عصمت پیامبر با برخی آیات قرآن در تضاد است؛ زیرا ایشان در آیات مختلفی به جهت خطاهایی که مرتکب شده بود مورد عتاب و سرزنش قرار گرفته است. این قسم آیات بیانگر این نکته اند که اولین دریافت‌کننده وحی نیز با سایر انسان‌ها هیچ‌گونه تفاوتی ندارد؛ زیرا که عتاب و سرزنش پیامبر دال بر خطاکاری و گنهکاری ایشان است؛ پس با این گونه آیات عدم عصمت پیامبر (ص) ثابت می‌شود (ابوزید، بی تا: ص ۵۲).

وی در مصاحبه‌هایی که هلال سزگین با ایشان انجام داده است، به دو مورد از آیات عتاب پیامبر استناد

می‌کند:

عَبَسَ وَتَوَلَّى. أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكَى. أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى. أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى. وَمَا عَلَيْكَ أَلَا يَزْكَى. وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى. وَهُوَ يَحْسَبِي. فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى. چهره درهم کشید و روی

بر تافت. از اینکه ناینایی به سراغ او آمد و توجه دانی، شاید او در پی پاکی و پارسایی باشد. یا پند گیرد و آن پند سودش بخشد. اما کسی که خود را بی نیاز می بیند. پس تو به او می پردازی. با آنکه اگر پاک نگردد، بر تو چیزی نیست؛ اما کسی که شتابان نزد تو آمد، درحالی که از خدا می ترسد تو از او تغافل می کنی و به دیگری می پردازی.

باید توجه کنیم که قرآن با چنین لحنی، یعنی در صیغه سوم شخص مفرد، محمد (ص) را خطاب می کند. این شکلی از بی اعتنایی و مجازات است. در شرایط معمول اگر کسی را بخواهیم مورد خطاب قرار دهیم، صیغه دوم شخص مفرد و در مواردی صیغه جمع را به کار می بندیم. اما در اینجا قرآن با اینکه روی سخنش با محمد (ص) است، صیغه سوم شخص مفرد را به کار می برد، گویی درباره او سخن می گوید و این چنین سخت محمد (ص) را به باد انتقام می گیرد.

در قرآن بارها به مسئله انسان بودن و خطاپذیری محمد (ص) برمی خوریم. محمد (ص) فارغ از خطا نبود و این بی احترامی نیست. اگر در این باره سخن بگوییم قرآن فقط در مواردی که محمد (ص) را به باد انتقاد می گیرد، جنبه انسان بودن او را آشکار نمی سازد. در مواردی دیگر که از محمد (ص) حمایت می کند نیز وضع چنین است. مثلاً زمانی که او به زینب، همسر پسرخوانده خود علاقه مند می شود، قرآن به او دلگرمی می دهد و به او می فهماند که نباید علاقه اش را پنهان کند و نباید از حرف های اطرافیانش درباره این علاقه ترسی به دل راه دهد.

زینب از خویشان نزدیک پیامبر بود. محمد (ص) برای پسرخوانده اش زید که برده ای آزاد بود از زینب خواستگاری می کند. نخست او و خانواده اش تن به این ازدواج ندادند. در واقع دوست داشتند که زینب به عقد خود محمد (ص) در آید؛ اما سرانجام زینب موافقت می کند.

زینب و زید با هم کنار نیامدند و زید درخواست طلاق داد. مطابق با قانون آن زمان ازدواج محمد (ص) با همسر مطلقه پسرخوانده اش جایز نبود؛ تا اینکه وحی نازل شده در سوره احزاب مهر تأییدی بر ازدواج او با همسر پسرخوانده اش زد که هیچ نسبت خونی با او نداشت: **وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَانِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا.** (به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده

بودی [به فرزند خواندهات «زید»] می‌گفتی: «همسرت را نگاه‌دار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی)؛ و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند؛ و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌هایشان، هنگامی که طلاق گیرند، نباشد؛ و فرمان خدا انجام‌شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود) (محمد و آیات خدا، قرآن و آینده اسلام، نصر حامد ابوزید، هلال سزگین، ص ۵۷-۵۹).

نقد و بررسی:

ابوزید با استناد به چند مسئله از این آیات به نتیجه نفی عصمت پیامبر (ص) می‌رسد:

۱. استفاده از صیغه سوم شخص مفرد در آیات سوره عبس دال بر بی‌اعتنایی خداوند نسبت به پیامبر (ص)، مجازات و انتقام ایشان است.

۲. قرآن به خطاپذیری پیامبر (ص) در آیات عتاب و حمایت ایشان اذعان دارد.

حال با بررسی تفاسیر پیرامون این آیات به پاسخ ابوزید پرداخته می‌شود.

۱. بررسی آیات ابتدایی سوره عبس:

ابتدا در مورد محتوای سوره عبس به گونه اختصار ذکر چند نکته بایسته است. در آیات ابتدایی این سوره خداوند شخصی را به دلیل برخورد انتقادآمیز با انسان نابینا مورد عتاب قرار می‌دهد. در مورد شخص عتاب شونده دو شأن نزول وارد شده است:

الف) پیامبر (ص): بر اساس یک شأن نزول که غالباً مفسران اهل سنت به این مسئله قائل‌اند، شخص عتاب شونده پیامبر (ص) است و خداوند ایشان را برای ارتکاب ترک اولی مورد عتاب قرارداد و اگر کسی قائل شود که از پیامبر (ص) ترک اولی صادر نمی‌شود لازمه این اعتقاد آن است که خداوند طبق این آیه فعل عتب انجام داده و بی‌جهت ایشان را مورد عتاب قرار داده باشد. طبق این شأن نزول پیامبر (ص) در میان جمعی از قبیل ابوجهل، عتبه بن ربیع و برادرش شبیه و عباس بن عبدالمطلب، ابی و امیه پسران خلف نشسته و مشغول تبلیغ اسلام و دعوت آنها به دین بود که ناگهان ابن ام مکتوم چندین بار عرض کرد: «ای رسول خدا برایم قرائت کن و از آنچه خدا به تو آموخته به من بیاموز». پیامبر (ص) از اینکه او سخنش را چندمرتبه قطع کرد ناراحت و با ترش‌رویی با او برخورد کرد و در پی این برخورد آیات سوره عبس نازل شد. پس از این واقعه

هر زمان پیامبر (ص) او را می‌دید با احترام برخورد می‌کرد و به او می‌فرمود: «آفرین بر کسی که خدا مرا در مورد او سرزنش کرد.» (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۳۱، ص ۵۲؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۶، ص ۳۱۴؛ میدی، ۱۳۷۱: ج ۱۰، ص ۳۸۰-۳۸۱، ابن عربی، ۱۴۲۰: ج ۲، ص ۴۰۸؛ سورآبادی، ۱۳۳۱: ج ۴، ص ۲۷۶۷؛ حقی برسوی، بی‌تا: ج ۱۰، ص ۳۳۱).

برخی مفسران از بیان عتاب‌آمیز آیه نسبت به پیامبر (ص) در جهت اثبات وحیانی بودن قرآن و ابلاغ شایسته آن توسط پیامبر (ص) بهره گرفته‌اند؛ زیرا پیامبر (ص) این آیات را به طور دقیق به مردم ابلاغ و کتمان ننموده‌اند (طبری، ۱۴۱۲: ج ۳۰، ص ۳۲؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ج ۱۰، ص ۱۳۱ از قول ابن زید، ابن عطیه، ۱۴۲۲: ج ۵، ص ۴۳۶ از قول ابن زید، عایشه و دیگر صحابه).

ب) شخصی از بنی امیه: شأن نزول دیگر که غالباً مفسران شیعه بر آن اذعان دارند، این است که شخص عتاب شونده در این آیات مردی از بنی امیه است که در برابر انسان نابینا ترش‌رویی کرده است (طوسی، بی‌تا: ج ۱۰، ص ۲۶۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۱۰، ص ۶۶۴؛ شبر، ۱۴۱۲: ص ۵۴۸؛ کاشانی، ۱۴۱۰: ج ۳، ص ۱۶۳۵؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹: ج ۲۴، ص ۵۹؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ج ۵، ص ۲۸۴) و برخی مفسران وی را عثمان دانسته‌اند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ج ۵، ص ۲۸۴؛ شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ج ۴، ص ۷۰۸؛ بحرانی، ۱۴۱۵: ج ۵، ص ۵۸۲).

بررسی شأن نزول:

از بین دو شأن نزولی که نقل شده مورد اول که مخاطب آیه را پیامبر (ص) می‌داند. موجب وارد شدن شبهاتی پیرامون عصمت ایشان شده است؛ بنابراین، بررسی آن امری ضروری است.

این شأن نزول به چند دلیل قابل‌پذیرش نیست:

الف) تعارض با آیات ستاینده خلق پیامبر (ص):

این شأن نزول با آیات دیگر قرآن که خلق پیامبر (ص) را می‌ستایند در تعارض است. این قسم آیات که برخی از آنها در مکه^۱ و برخی در مدینه^۲ نازل شده‌اند و بدون هیچ‌گونه استثنا و عتابی از حُسن خُلق پیامبر (ص) سخن می‌گویند گویای این نکته اند که پیامبر (ص) در سراسر زندگی خویش از همان اوان بعثت در

۱. «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم: ۴)

۲. «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...» (آل عمران: ۱۵۹)

مکه تا آخر عمر خود در مدینه از خلق نیکو و عظیم برخوردار بوده است (طوسی، بی تا: ج ۱۰، ص ۲۶۸).

ب) تعارض با مبانی اخلاق:

یکی از مهم ترین مبانی دین اسلام مبانی اخلاقی آن است. انسان‌ها به طور طبیعی و فطری به مسائل اخلاقی گرایش دارند و آموزه‌های دینی که هماهنگ با عقل و سرشت انسان‌ها هستند، مسیر درست زندگی اخلاق محور را برای انسان ترسیم می‌کنند تا با تمسک به آنها به تعالی زندگی فردی و جمعی دست یابد.

التزام به مسائل اخلاقی در دین تا آنجایی ضروری است که پیامبر (ص) هدف از بعثت خود را تکمیل مکارم اخلاقی دانسته و می‌فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۶۸، ص ۳۸۲): بنابراین، بر این پیامبر (ص) سزاوار است که همواره بر محور اخلاق در زندگی حرکت و بنا به فرموده قرآن بهترین الگو برای انسان‌ها در طی مسیر بندگی باشد.

خداوند در قرآن، پیامبر (ص) را امر به خوش رفتاری با فقرا و ضعیفان نموده است (شعرا: ۲۱۴ و ۲۱۵، حجر: ۸۸، طه: ۱۳۱، انعام: ۵۲). حال بر مبنای شأن نزول نخست، پیامبر (ص) نسبت به ابن ام مکتوم بد رفتاری کرده است و این بدان معناست که ایشان نسبت به اجرای فرامین الهی و پایبندی به مسائل اخلاقی بی اعتنا بوده است. در حالی که پذیرش انسان‌های ضعیف و خوش رفتاری با ایشان سیره حسنه انبیای پیشین همچون حضرت نوح (ع) بوده است^۱ و پیروی از ایشان مورد تأیید عقل و شرع است^۲ (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۷، ص ۴۲).

از سویی دیگر بایسته است که پیامبران الهی از هر عیب جسمی و خلقی که سبب بیزاری مردم است به دور باشند تا با پیروی از ایشان هدف بعثت محقق گردد. بی شک داشتن رفتاری حقارت آمیز با انسان‌های ضعیف از اموری است که اگر انسانی عادی هم مرتکب آن شود موجب طرد و دوری‌گزینی از وی می‌شود. حال پیامبر (ص) که به میزان اهمیت رسالتش تمام اعمال و گفتار او از تأثیر بسزایی در اعتماد عمومی نسبت به ایشان برخوردار است و با کوچکترین خطا باور مردم و در نتیجه ایمان آنها به پیامبر (ص) و رسالت او دچار سستی می‌گردد؛ بنابراین، ضروری است که چنین شخصی از حد اعلای فضایل اخلاقی و انسانی برخوردار باشند.

۱. «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ» (شعراء: ۱۱۴)

۲. «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّتْهُمْ أَفْتَدَهُ...» (انعام: ۹۰)

رفتار حقارت آمیز نسبت به شخصی نابینای مؤمن در نزد انسان‌ها امری ناشایست تلقی می‌شود و موجب بیزاری آنها می‌گردد؛ بنابراین، با توضیحاتی که گذشت مخاطب آیه شخصی غیر پیامبر (ص) است. (ج) سیاق آیات:

به دنبال هم آمدن کلمات در یک جمله سیاق کلمات و به دنبال هم آمدن آنها در آیات سیاق آیات را ایجاد می‌کند (رجبی، ۱۳۸۵: ص ۱۰۰). برخی مفسران با در نظر گرفتن سیاق آیات خطاب آن را متوجه غیر پیامبر (ص) می‌دانند (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ج ۱۷، ص ۳۴۹-۳۵۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ج ۵، ص ۲۸۵).

اما برخی نیز با تمسک به همین دلیل مخاطب آیات را شخص پیامبر (ص) می‌دانند و معتقدند ترش رویی با فرد نابینا رفتاری مخالف با عصمت ایشان نیست؛ چون پیامبر (ص) می‌دانست که اگر رؤسای مشرکین ایمان بیاورند پیروان آنها هم مسلمان خواهند شد و مسئله مهم تر در اینجا مسلمان شدن بزرگان مشرک است (امین، بی تا: ج ۱۵، ص ۶)؛ بنابراین، سیاق آیات سه تا ده که به صورت مخاطب آمده است عتاب را متوجه شخص پیامبر (ص) می‌کند؛ زیرا افرادی که در کنار پیامبر (ص) بودند مسئولیت تزکیه دیگران را عهده دار نبودند و شخص نابینا به آنها روی نمی‌آورده است (طالقانی، ۱۳۶۲: ج ۳، ص ۱۲۴). در پاسخ به مسئله مطرح شده می‌توان گفت که خطاب‌های قرآنی بدین گونه نیستند که همواره پیامبر (ص) را مخاطب خود قرار دهند یا تأکیدی بر با اهمیت تلقی کردن مخاطب باشند. برای نمونه به آیات ذیل اشاره می‌شود:

الف) آیاتی که در ظاهر خطاب به پیامبر (ص) اما غیر ایشان مقصود هستند؛ مانند آیه ۲۳ سوره اسراء که در مورد لزوم رفتار محبت آمیز با والدین و بنا به ظاهر خطاب به پیامبر (ص) نازل شده است، اما در زمان نزول آیه پدر و مادر ایشان در قید حیات نبودند؛ بنابراین، خطاب به سایر مسلمانان است.

ب) آیاتی که خطاب در آنها دلیل بر اهمیت دادن به مخاطب نیست؛ بلکه تأکیدی بر مهم بودن موضوع است؛ نظیر آیات ۵ و ۶ سوره تحریم^۲؛ در این آیات خطاب به دو همسر پیامبر (ص) است نه از جهت اهمیت

۱. وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا يَٰهٗ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أٰفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا.

۲. عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَ مُّسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ فَاٰتِنَاتٍ تَنَبَّاتٍ عَابِدَاتٍ سَنَحَاتٍ تَيَّبَاتٍ وَ أَبْكَارًا. يَٰٓأَيُّهَا الَّذِيْنَ

دادن به ایشان بلکه از این جهت که موجب رنجش خاطر ایشان شدند؛ بنابراین، موضوع در این آیات آزار دادن پیامبر (ص) است که امری ناشایست محسوب می‌شود.

آیات سوره عبس نیز اینگونه هستند؛ خطاب در ظاهر به پیامبر (ص) اما غیر ایشان مراد و تأکید بر اهمیت موضوع است.

د) تعارض با روایات:

شأن نزول نخست با دو دسته از روایاتی که از معصومین (ع) وارد شده در تعارض است؛ دسته اول این روایات، روایاتی هستند که مخاطب آیات سوره عبس را شخصی از بنی امیه می‌دانند (طوسی، بی تا: ج ۱۰، ص ۲۶۸). دسته دوم روایاتی هستند که بیانگر اخلاق نیکوی پیامبر (ص) هستند. مانند روایتی از امام صادق (ع) که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ فَلَمَّا اكْمَلْهُ الْاَدَبَ قَالَ «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ خداوند پیامبرش را به نیکوترین اخلاقها تأدیب نمود. زمانی که این ادب را تمام و کامل کرد، به او فرمود: «یقیناً تو بر اخلاق بزرگی قرار داری (کلینی، ۱۴۳۰: ج ۱، ص ۲۶۶)». بنابراین، از پیامبری که از اخلاق ایشان به خلق عظیم یاد شده است رفتاری همانند ترشروی با انسان نابینا سر نمی‌زند.

بنابراین، سه دسته روایت در اینجا به طور کل وجود دارد:

۱. روایاتی که عتاب آیات را متوجه پیامبر (ص) می‌دانند.
۲. روایاتی که عتاب آیات را متوجه پیامبر (ص) نمی‌دانند.
۳. روایاتی که پیامبر (ص) را با خلق عظیم می‌ستایند.

در تعارض بین روایات باید به سراغ مرجحات رفت و روایتی را که دارای ترجیح است، برگزید. روایات دسته دوم و سوم از آنجا که موافق با آیات قرآن^۱ و سیره نبوی^۲ هستند ترجیح دارند؛ بنابراین، روایات دسته اول فاقد اعتبار شمرده می‌شوند.

بنابر نکاتی که بیان شد بی‌پایگی استناد ابوزید به آیات سوره عبس در رد عصمت پیامبر (ص) و سعی

۱. «آمَنُوا قَوْلًا أَنفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ.

۲. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ...» (احزاب: ۲۱)

۳. پیامبر (ص) «طوبی لمن..خالط اهل الذله و المسكنه؛ خوشا به حال کسانی که.. با بیچارگان و مسکینان معاشرت داشته

باشند.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۷۷، ص ۱۷۵).

در وارد کردن خدشه به شخصیت ایشان روشن می‌گردد؛ زیرا که در این آیات عتابی متوجه ساحت مقدس پیامبر (ص) نمی‌باشد.

۲. بررسی آیه ۳۷ سوره احزاب:

آیه ۳۷ سوره احزاب در مورد یکی از سنت‌های عصر جاهلیت که همان ممنوعیت ازدواج با همسر فرزند خوانده است، سخن می‌گوید. خداوند در این آیه اشاره به ترس پیامبر (ص) از مردم نموده وی را ظاهراً مورد عتاب قرار می‌دهد که به جای مردم باید از خدا ترسید.

این آیه در مورد زید بن حارثه نازل شده است. وی پسر خوانده پیامبر (ص) بود که در ابتدا برده بود و سپس پیامبر (ص) آزادش کرد و او را فرزند خود خواند و دختر عمه خویش زینب را به ازدواج وی درآورد. زید و زینب پس از ازدواج با یکدیگر دچار اختلاف شدند و زید تصمیم بر جدایی گرفت. در این میان خداوند پیامبرش را مأمور به ازدواج با زینب کرد تا سنت اشتباه ممنوعیت ازدواج با همسر فرزندخوانده ملغی شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ج ۱۷، ص ۳۲۰ و ۳۱۹؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۸، ص ۱۰۱-۱۰۸).

در مورد علت ترس پیامبر مسئله واضح است. ترس ایشان بر جان مبارک خودشان نبود؛ بلکه هراس پیامبر از سرزنش مردم در مورد این ازدواج بود؛ زیرا در سنت آنها فرزندخوانده مانند فرزند اصلی انسان محسوب می‌شد؛ بنابراین، ازدواج با همسر فرزندخوانده امری ناپسند به شمار می‌آمد و ممکن بود مردم در مورد حضرت چنین بگویند که به زید فرموده زنت را طلاق بده تا خودش با او ازدواج کند (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۸، ص ۵۶۴؛ طباطبایی، ۱۳۶۴: ج ۱۶، ص ۳۲۳؛ طبری، ۱۴۱۲: ج ۲۲، ص ۱۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۱۱، ص ۲۰۴). نکته دیگر در مورد ترس پیامبر، سست شدن ایمان مردم از ملاحظه ازدواج پیامبر با همسر فرزند خوانده خود بود که پس از ازدواج حضرت با زینب ایمان مردم ضعیف شود؛ بنابراین، جمله « وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ » در ظاهر به نوعی عتاب است، اما در حقیقت عتاب از یک گونه ترس از خداست (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۶، ص ۳۲۳)، بنابراین، استناد به این آیه ارتباطی با عدم عصمت پیامبر ندارد تا تأییدی بر دیدگاه ابوزید باشد.

۷. جمع بندی و نتیجه گیری:

از تتبع در آثار نصر حامد ابوزید می‌توان دانست که وی به طور نسبی عصمت پیامبر (ص) را می‌پذیرد؛ بدان معنا که به عصمت نبی در مقوله دریافت و ابلاغ وحی باور دارد، اما در سایر شئون زندگی پیامبر

(ص) قائل به عدم عصمت ایشان می‌شود. ابوزید با استناد به سخن شافعی پیرامون آیه ۶۷ سوره مائده بحث ابداعی بودن عصمت را مطرح می‌کند. با مراجعه به تفاسیر که منظور از عصمت در آیه را عصمت اصطلاحی نمی‌دانند، این دلیل ابوزید غیر قابل پذیرش است. نکته دیگر که ابوزید در ادله خود به آن استناد می‌کند غیر قابل جمع بودن جنبه بشری پیامبر با تمام مراتب عصمت است که با مراجعه به آیات قرآن دال بر بشر بودن تمام انبیا و لزوم یکسان بودن جنس اسوه با سایر انسان‌ها ضعف این فرضیه آشکار می‌شود. مسئله دیگر که ابوزید در اثبات عدم عصمت نبی به آن تمسک می‌جوید وجه مشورت پیامبر (ص) با مردم است که در آیات قرآن به آن اشاره شده است. رجوع به تفاسیر ذیل این دسته از آیات نیز سستی نظرگاه ابوزید را آشکار می‌سازد؛ زیرا که ایشان فقط در مسائل مرتبط با خود مردم در امور این جهانی به امر خداوند و بنا به مصلحت‌هایی ایشان را مورد مشورت قرار می‌داده است؛ بنابراین، آنچه ابوزید از این آیات در جهت عدم عصمت پیامبر (ص) استنباط کرده، امری نادرست است.

موضوع دیگر که ابوزید در راستای اثبات مدعای خود بدان پرداخته است وجود آیاتی است که پیامبر (ص) را مورد عتاب قرار می‌دهند. با مراجعه به تفاسیر و بررسی شأن نزول این آیات مشخص می‌گردد که هیچ منافاتی بین این آیات و عصمت پیامبر (ص) نمی‌باشد.

بنابراین، با بررسی ادله ابوزید در عدم عصمت مطلق پیامبر (ص) بی‌پایگی این اندیشه آشکار و عصمت پیامبر (ص) در تمام مراتب اثبات می‌شود.

فهرست منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، (بی تا)، لسان العرب، بیروت، دارصادر، ج ۱۳.
۲. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، (۱۴۲۲)، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دار الکتب العربی، ج ۳.
۳. نقی پورفر، ولی الله، (۱۳۸۱)، پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن، اسوه، تهران.
۴. یوسفیان، حسن، (۱۳۷۷)، پژوهشی در عصمت معصومان، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم.
۵. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، مصحح: احمد حبیب عاملی، مقدمه نویسنده: محمد محسن آقا بزرگ تهرانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱۰.
۶. محمد حسین، طباطبایی، (۱۳۶۴)، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، قم، ج ۱۳.
۷. ابن زکریا، ابوالحسن، (۱۳۹۱)، مقایس اللغه، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده، مصر، ج ۴.
۸. ابن سعد هاشمی بصری، محمد، (۱۴۱۰)، الطبقات الكبرى، تحقیق: عطا، محمد عبد القادر، دار الکتب العلمیة بیروت، ج ۲.
۹. ابن سعد هاشمی بصری، (۱۹۶۸)، الطبقات الكبرى، محقق احسان عباس، دار صادر، بیروت، ج ۸.
۱۰. ابن عربی، محیی الدین، (۱۴۲۰)، فتوحات المکیه، دار الکتب العلمیة، بیروت، ج ۲.
۱۱. ابن فارس، احمد بن فارس، (۱۳۹۹)، معجم مقاییس اللغه، تحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، دارالفکر، بیروت، ج ۴.
۱۲. ابن کثیر، أبو الفداء اسماعیل بن عمر، (۱۴۰۷)، البدایه و النهایه، دارالفکر، بیروت، ج ۴.
۱۳. ابن هشام، عبدالملک، (بی تا)، السیرة النبویه، تحقیق: السقا مصطفی الأبیاری، ابراهیم شلبی عبد الحفیظ، دارالمعرفة، بیروت، ج ۱.

۱۴. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب، (۱۴۲۲)، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، تصحیح و تنظیم: محمد، عبدالسلام عبدالشافی، گردآورنده: طلبه، جمال، دار الکتب العلمیه، ج ۵.
۱۵. ابوالفتح رازی، حسین بن علی، (۱۴۰۸)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد مقدس، ج ۴ و ۱۴.
۱۶. ابوزید، نصر حامد، (بی تا)، الامام الشافعی و تأسیس الایدنولوجیه الوسطیه، المركز الثقافی العربی، بیروت.
۱۷. ابوزید، نصر حامد، (۲۰۰۰)، مفهوم النص، المركز الثقافی العربی، بیروت.
۱۸. ابوزید، نصر حامد، سزگین، هلال، (۱۳۹۵)، محمد و آیات خدا، قرآن و آینده اسلام، ترجمه فریده فرنودفر، نشر علم، تهران.
۱۹. إسماعیل الشربینی، عماد السید محمد، (۱۴۲۲)، کتابات أعداء الإسلام و مناقشتها، دار الکتب المصریه.
۲۰. اشکوری، محمد بن علی، (۱۳۷۳)، تفسیر شریف لاهیجی، دفتر نشر داد، تهران، ج ۴.
۲۱. آلوسی، محمود بن عبدالله، (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، محقق: عبدالباری عطیه، علی، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، بیروت، ج ۸.
۲۲. امین، نصرت، (بی تا)، مخزن العرفان در علوم قرآن (کنز العرفان)، انجمن حمایت از خانواده‌های بی سرپرست، اصفهان، ج ۱۵.
۲۳. ایجی قاضی، عضد الدین عبد الرحمن ابن احمد، (۱۳۲۵)، شرح المواقف، تحقیق و شرح علی بن محمد الجرجانی، مطبعة السعاده، مصر، ج ۳.
۲۴. بحرانی، هاشم بن سلیمان، (۱۴۱۵)، البرهان فی تفسیر القرآن، محقق: بنیاد بعثت، واحد تحقیقات اسلامی، موسسه البعثة، قسم الدراسات الإسلامیه، قم، ج ۵.
۲۵. ثعلبی، احمد بن محمد، (۱۴۲۲)، الكشف و البیان المعروف تفسیر الثعلبی، محقق: ابن عاشور، ابی محمد، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ج ۱۰.
۲۶. جابر عصفور، (۱۹۹۴)، هوامش علی دفتر التنویر، المركز الثقافی العربی.

۲۷. حسکانی، عبید الله بن عبدالله، (۱۴۱۱)، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، محقق و مصحح: محمودی، محمدباقر، التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، مجمع إحياء الثقافة الإسلامیة، تهران، ج ۲.
۲۸. حسنی واعظ، محمود بن محمد، (۱۳۸۱)، دقائق التأویل و حقائق التنزیل، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران.
۲۹. حسینی همدانی، محمد، (۱۴۰۴)، انوار درخشان در تفسیر قرآن، محقق: بهبودی، محمدباقر، لطفی، تهران، ج ۱۷.
۳۰. حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، (بی تا)، تفسیر روح البیان، دارالفکر، بیروت، ج ۱۰.
۳۱. حمیری، نشوان بن سعید، (۱۴۲۰)، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، دارالفکر المعاصر، قم، ج ۷.
۳۲. ذویب، حمادی، (۲۰۰۵)، السنه بین الاصول و التاريخ، المركز الثقافی العربی، بیروت.
۳۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، معجم مفردات القرآن، دارالعلم الدارالشامیه بیروت.
۳۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (بی تا)، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم و الدار الشامیه، بیروت و دمشق.
۳۵. رجبی، محمود، (۱۳۸۵)، روش تفسیر قرآن، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم.
۳۶. رضائزاد، غلامحسین، (۱۳۸۳)، تمهید المبانی یا تفسیر کبیر بر سوره سبع المثانی، الزهرا (س)، تهران، ج ۱۲.
۳۷. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۵)، فروغ ابدیت (تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم)، بوستان کتاب، قم.
۳۸. سور آبادی، ابوبکر، (۱۳۳۱)، تفسیر سور آبادی، تحقیق اکبر سعیدی سیرجانی، فرهنگ نشر نو، تهران، ج ۴.
۳۹. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۴۰۴)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، ج ۶.
۴۰. شافعی، محمد بن ادريس، (۲۰۰۹)، الرسالة، دارلکتب العلمیه، بیروت.

۴۱. شبر، عبدالله، (۱۴۱۰)، تفسیر القرآن الکریم (شبر)، مؤسسه دار الهجرة، قم.
۴۲. طالقانی، سید محمود، (۱۳۶۲)، پرتوی از قرآن، شرکت سهامی انتشار، تهران، ج ۳.
۴۳. طبرانی، سلیمان بن احمد، (۲۰۰۸)، التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم (الطبرانی)، دار الكتاب الثقافی، اردن، ج ۲.
۴۴. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناصر خسرو، تهران، ج ۲، ۳، ۵ و ۶.
۴۵. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۱۷)، إعلام الوری بأعلام الهدی، مؤسسه آل البيت (ع)، قم، ج ۱.
۴۶. طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۲)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دار المعرفة، بیروت، ج ۴، ۸، ۱۶، ۱۸ و ۲۲.
۴۷. الطبری، محمد بن جریر، (۱۴۰۵)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دارالفکر، قم، ج ۸.
۴۸. طریحی، فخرالدین بن محمد، (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، محقق: حسینی اشکوری، احمد، مرتضوی، تهران، ج ۶.
۴۹. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۰۶)، عصمة الانبیاء، مکتبة الخانجی، مصر.
۵۰. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰)، التفسیر الکبیر، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ج ۱۲.
۵۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۴)، کتاب العین، اسوه، قم، ج ۱.
۵۲. فضل الله، محمد حسین، (۱۴۱۹)، من وحی القرآن، دار الملائک، بیروت، ج ۷.
۵۳. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، (۱۴۱۵)، التفسیر الصافی، مقدمه و تصحیح: اعلمی، حسین، مکتبه الصدر، تهران، ج ۵.
۵۴. قرشی بنابی، علی اکبر، (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ج ۵.
۵۵. کاشانی، محمد بن مرتضی، (۱۴۱۰)، تفسیر المعین، محقق: درگاهی، حسین، کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، قم، ج ۳.
۵۶. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۳۰)، الکافی، سازمان چاپ و نشر مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، تهران، ج ۱.

۵۷. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳)، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ج ۶۸.
۵۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۳)، بیست گفتار، صدرا، تهران.
۵۹. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، کنگره شیخ مفید، قم، ج ۱.
۶۰. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳)، اوائل المقالات، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، قم.
۶۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۶)، پیام قرآن، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ج ۷.
۶۲. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ج ۱۲ و ۱۷.
۶۳. میبیدی، احمد بن محمد، (۱۳۷۱)، كشف الاسرار و عدة الابرار، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱، ج ۱۰.
۶۴. نیشابوری، مسلم، (بی تا)، دارالفکر، بیروت، ج ۲.
۶۵. واحدی، علی بن احمد، (۱۹۹۸)، اسباب النزول القرآن (واحدی)، دار لکتب العلمیة، بیروت.
۶۶. وصفی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، نومعتزلیان: گفت و گو با نصر حامد ابو زید، عامد الجابری، محمد ارکون، حسن حنفی، نگاه معاصر، تهران.